

خلاصه نمایش محب

نمایش با ورود یک روایتگر و شاگردش شروع می شود. روایتگر داستان جوانی بنام جواد محبی را شروع می کند و همزمان با شاگرد وقایع را بازی می کنند. جواد محبی یک پسر که بخاطر کار کردن زیاد و اینکه خرجی پدر و مادرش را در می آورد باعث مش شود در مدرسه تکالیف خود را انجام ندهد. یک روز که از مدرسه اخراج می شود می فهمد مدرسه شان بمباران شده است. او به بسیج محله می رود و برای جنگ لا نیروی بعث ثبت نام می کند فرمانده آنها فردی سختگیر بوده است از این روی جواد محبی که سر به هوا بوده است زیاد چیزی یاد نمی گیرد. اما فرمانده از او و شش می آید پس او را در عملیاتی بیسیم چی می کند. داستان پیش می رود تا اینکه در یکی از عملیاتها نیروهای ایرانی به مانع میدان مین برخورد می کنند. دو نفر داوطلب می شوند که روی مینها بروند و نفر سوم جواد محبی است. او پوتینها را به فرمانده می دهد و می گوید که آنها امانت است.

حسین جهان گیری